

word:	definition:	Example 1:
Depict تصویر کردن - شرح دادن	represent by drawing or painting; describe با ترسیم یا نقاشی نشان دادن ، توصیف کردن	The artist and the author both tried to depict the sunset's beauty. نقاش و نویسنده، هر دو سعی کردند تا زیبایی غروب خورشید را به تصویر بکشند
Mortal فنناپذیر - مهلک	sure to die sometime; pertaining to man; deadly; pertaining to or causing death قطعاً زمانی از بین می رود ، مربوط به انسان ، کشنده ، مربوط به مرگ یا باعث مرگ می شود	We must live with the knowledge that all living creatures are mortal. ما بایستی با این آگاهی زندگی کنیم که همه مخلوقات زنده فانی هستند
Novel نوین - جدید - رمان	new; strange; a long story with characters and plot تازه ، عجیب ، داستانی طولانی دارای شخصیت و طرح	The architect created a novel design which pleased everyone. آرشیتهکت طرح جدیدی که همه را خرسند کرده بود، ابداع کرد
Occupant ساکن - مقیم	person in possession of a house, office, or position فرد مالک یک خانه ، دفتر یا منصب	A feeble old woman was the only occupant of the shack. پیرزن نحیف، تنها ساکن آن کلبه بود
Appoint منصوب کردن - مقرر کردن	decide on; set a time or place; choose for a position; equip or furnish انتخاب کردن ، زمان یا مکانی را مشخص کردن ، برای مقامی انتخاب کردن ، مجهز یا مبلمان کردن	The library was appointed as the best place for the urgent meeting. کتابخانه به عنوان بهترین جا برای جلسات ضروری تعیین شد
Quarter محل سکونت - اسکان دادن	region; section; (quarters) a place to live; to provide a place to live منطقه ، بخش ، مکانی برای زندگی کردن ، مکانی برای زندگی فراهم کردن	The large family was unaccustomed to such small quarters. خانواده های پر جمعیت به چنین محله های کوچکی عادت نداشتند
Site محل	position or place (of anything) موقعیت یا مکان (چیزی)	The agent insisted that the house had one of the best sites in town. مشاور املاک تاکید کرد که این خانه یکی از بهترین جاهای شهر است
Quote نقل قول کردن - قیمت دادن	repeat exactly the words of another or a passage from a book; that is, something that is repeated exactly; give the price of; a quotation دقیقاً حرف های شخص دیگری یا متنی از کتابی را تکرار کردن ، یعنی چیزی که دقیقاً تکرار می شود ، یک نقل قول	She often quotes her spouse to prove a point. او برای اثبات یک مطلب، اغلب گفته های شوهرش را نقل قول می کند

Verse	آیه - بیت	a short division of a chapter in the Bible; a single line or a group of lines of poetry	بخش کوتاهی از فصلی در انجیل ، یک سطر یا چند سطر شعر	The verse from the Bible which my father quoted most frequently was, /Love thy neighbor as thyself./	آیه ای که پدرم به دفعات زیاد از انجیل نقل م یکرد، این بود که : /همسایه ات را مثل خودت دوست بدار/
Morality	اخلاقیات	the right or wrong of an action; virtue; a set of rules or principles of conduct	درستی یا نادرستی یک عمل ، فضیلت ، مجموعه ای از قوانین یا اصول اخلاقی	The editor spoke on the morality of bugging the quarters of a political opponent.	سردبیر در مورد درست بودن کنترل تلفن محل سکونت رقبای سیاسی، صحبت کرد
Roam	پرسه زدن	wander; go about with no special plan or aim	سرگردان بودن ، بی هیچ هدف یا برنامه خاصی به هر سو رفتن	In the days of the Wild West, outlaws roamed the country.	در دوران غرب وحشی، یاغیان در سراسر آمریکا ول می گشتند
Attract	جذب کردن	draw to oneself; win the attention and liking of	به طرف خود کشیدن ، توجه و علاقه ی کسی را بدست آوردن	The magnet attracted the iron particles.	آهن ربا، ذرات آهنی را جذب کرد